**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031128**

**متن خام**

**جلسه 88**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر تخییر بین اقل و اکثر و امکان و استحاله او بود مرحوم آخوند فرموده بود که ممکن است ملاک در جایی که اکثر آورده شود در أقلی که در ضمن اکثر هست نباشد بلکه زائد بر أقل هم در ملاک دخالت داشته باشد بنابراین چون آن چیزی که محصّل ملاک است گاهی اوقات اقل است اقلی که مستقل از اکثر باشد گاهی اوقات اکثر هست بنابراین تخییر بین اقل و اکثر قهرا از سوی آمر صادر می‌شود

 اشکالی در بحث مرحوم آقای خویی فرمودند که این خروج از فرض است چون معنای مطلب این است که دو فردی که داریم یکی أقلی که مستقل از اکثر باشد أقلی که زائد درش نیامده باشد لا به شرط از زیاده و اکثر. اقل لا بشرط از زیاده و اکثر متباینین هستند و این خروج از فرض است.

 عرض کردم در جلسه قبل که باید بررسی شود که آیا آن چیزی که آقایون در محل نزاع قرار دادند و احیانا ثمرات بر آن بار کردند آن چی هست. آن خوب بررسی شود ولی حالا صرف نظر از این بحث که محل نزاع علماء چی هست که آیا این اشکال آقای خویی وارد هست یا وارد نیست خود بحث را دنبال می‌کنیم به ترتیبی که در کلام آقای شهیدی وارد شده است.

 آقای شهیدی به این شکل بحث را دنبال کردند گفتند که لاشک که اگر اقل لا بشرط اخذ شود تخییر بین اقل لا بشرط و اکثر معقول نیست چون وقتی شما اکثر را میارید اقل لا بشرط هم در ضمنش آمده است وقتی در ضمن آمده است لغو است کأنّ این تعبیری که ایشان دارد شاید لغو تعبیر نکند ایشون می‌گوید:

اقول: لاینبغی الاشکال فی عدم امکان الأمر بالجامع بین الاقل لابشرط والاکثر، فانه بعد لزوم الاتیان بالاقل علی ايّ تقدیر وجواز ترک الزائد کذلک، فلامعنی لجعل الاکثر طرفا للوجوب التخییری، فان طرف الوجوب التخییری مما لایجوز ترکه الا باتیان بدله، والمفروض ان الاقل لابشرط لیس بدیلا للأکثر، للزوم ایجاد الاقل علی ايّ تقدیر.

 این جوری بحث را ایشون مطرح کرده است خب به تصور من اینکه ایشون مطلب را این شکلی مطرح می‌کنند درست نیست ببینید معنای اینکه اقل لابشرط و اکثر هر دو واجب هستند و اطراف واجب تخییری هستند این هست اقل لا به شرط دو تا مصداق دارد یک أقلی که در ضمن اکثر نیست دو: أقلی که در ضمن اکثر هست. اکثر هم که خب اکثر است این مشخص است. اگر ما این جوری فرض کنیم که این سه چیز ملاک دارند هم اقل مستقل از اکثر محصل ملاک هم أقلی که در ضمن اکثر هست محصل ملاک است و هم اکثر محصل ملاک است.

 اولا این تفصیل امکان دارد یا امکان ندارد. به نظر می‌رسد امکان دارد مانعی ندارد که هم اقل در ضمن اکثر محصل ملاک باشد هم اکثر محصل ملاک باشد هیچ چیزی ندارد فرض کنید من آن چیزی که محصل ملاک هست هم أقل در ضمن اکثر هم آن فایده را ایجاد می‌کند هم اکثر همون فایده را ایجاد می‌کند به طوری که اقل و اکثر وقتی تحقق پیدا می‌کنند معلول ، به دو علت مستند می‌شود ببینید گاهی اوقات دو تا شی هستند که اینها معلول را می‌توانند ایجاد کنند اینها اگر با همدیگر ایجاد شوند معلول مستند می‌شود به مجموع هر دوی اینها به نظر می‌رسد هیچ مانعی ندارد از جهت ثبوتی اینکه ما این جوری تصویر کنیم که هم أقل مستقل ملاک دارد هم اقل در ضمن اکثر ملاک دارد هم اکثر ملاک دارد.

 البته یک نکته اینجا وجود دارد آن این است که مجرد اینکه ملاک در هر سه اینها باشد کافی نیست که امر به جامعی که این سه تا را در بر بگیرد تعلق بگیرد اگر یکی از اینها همیشه زودتر از یکی دیگر تحقق پیدا می‌کند خب با تحقق آن، ملاک استیفا می‌شود دومی دیگه تأثیر ندارد در تحقق ملاک. و اقل در ضمن اکثر در جایی که زودتر از اکثر تحقق پیدا کند اگر قبل از اکثر آن أقلی که بعدش زیاده بهش اضافه می‌شود تحقق پیدا کند خب اگه زودتر تحقق پیدا کند آن ملاک تحصیل شده ملاک که تحصیل شد دیگه واجب ساقط شود دیگه لغو حالا ولو اکثر هم، اکثر صلاحیت محصلیت غرض را دارد به شرطی که قبل از أقلی که در ضمن اکثر است محقق می‌شد ولی هیچ وقت یک فرض غیر واقعی است این درست است در جایی که اول اقل تحقق پیدا کند بعد زائد ضمیمه به آن شود مثل مثالی که عرض کردیم خط دو متری اول خب خط یک متری تحقق پیدا می‌کند بعد ادامه پیدا می‌کند می‌شود خط دو متری

 اما در جایی که آن اکثر یکباره تحقق پیدا کند مثل آن مثالی که ما دیروز می‌زدیم من یکباره بیست تومتن به فقیر می‌دهم بیست تومان به فقیری که من می‌دهم آن ده تومنی که در ضمن آن هست اون هم محصل غرض می‌تواند باشد هم آن ده تومنی که در ضمن بیست تومان محصل غرض هست هم ده تومنی که در جای دیگه مستقل از اکثر من داده باشم آن هم محصل غرض است اکثر هم محصل غرض هست خب اگر چنین هست خب قهرا باید امر به جامع تعلق بگیرد.

 این نکته را هم ضمیمه کنم اثری هم بر آن مترتب نیست که بی اثر باشد یکی از بحث ها بحث در وضو است: در وضو اگر ما این جور تصویر کنیم که آن چیزی که طهارت می‌آورد یک بار آب ریختن طهارت می‌آورد یک بار آب ریختن چه مستقل از دفعه دوم باشد چه در کنارش دفعه دوم باشد. خب یعنی اینجا ثمره اینکه دو بار آب ریختن مصداق واجب باشد ثمره اش این هست که خب عرض کنم خدمت شما با بَلِّۀ دفعه دوم هم می‌شود مسح کرد چون مسح باید با بلة الوضوء باشد بَلّه ای که در دفعه دوم هست بلّه ای که با آن زائد غَسل زائد تحقق پیدا می‌کند با آن می‌شود وضو گرفت اثر دارد ولی بحث سر این هست که مجرد اثر داشتن کافی نیست برای اینکه امر به آن شیء تعلق بگیرد چون فرض این است که شارع گفته به وسیله غَسل، طهارت حاصل کنید غسل هم در جایی که دفعه اول طهارت را ایجاد می‌کند چه مستقل از دفعه دوم باشد چه در ضمن دفعه دوم باشد اگر در ضمن دفعه دوم هم باشد باز هم طهارت را حاصل می‌کند و این هست که بلّه وضو را از غیر وضو تمییز میدهد یعنی بلّه مطهر، ایجاد کننده طهارت؛ بنابراین چون بلّه دوم یعنی غَسل دوم بعد از غَسل اول تحقق پیدا می‌کند فرض این است که ما آن چیزی که محصّل غَسل آن چیزی که محصل طهارت هست غَسل اعم از این هست که مستقل باشد یا در ضمن اکثر باشد هر دوی این ها محقق غرض هست بنابراین در جایی که شما غسل در ضمن اکثر را محقق می‌کنید معنا ندارد که دیگه آن اکثر جزء دیگر واجب باشد چون بالاخره أقل آمده وقتی أقل آمد ملاک تحصیل شده ملاک که تحصیل شده دیگر اکثر نمی تواند ملاک را ایجاد کند

ولی عرض من این است که در جایی که اکثر در یک زمان ایجاد شود اجزاش متدرج الحصول نباشند در جاهایی که اجزاء اکثر متدرج الحصول نباشد اینجا چه وجهی دارد که شما بگویید که اکثر مصداق واجب نیست چون فرض این هست که أقلی که خارج از اکثر باشد و أقلی که جزئی از اکثر باشد و اکثر هر سه تاش محصل غرض هستند خب اکثری که اینجا هست چرا شما می‌گویید أقل در اینجا محصل غرض هست. نه من در جایی که با یک وجود و در یک آن، اکثر را ایجاد می‌کنم این اکثر و اقل هر دو غرض را تحصیل می‌کنند چرا شما می‌گویید فقط آن أقل مصداق واجب هست چرا اکثر را نمی گویید مصداق واجب است بله اگر اقل اول تحقق پیدا می‌کرد بعد اکثر تحقق پیدا می‌کرد بله اشکالی ندارد آن حرف را بزنید این یک نکته.

شاگرد:در جایی که دفعی الحصول است عرفی است که اقل هم محصل غرض باشد اکثر یکدفعه حاصل شده

استاد: اگر واقعا أقلی که در ضمن آن اکثر هست ملاک دارد اکثر هم ملاک دارد هر دوی این ها، بحث عرفی را فعلا کار نداشته باشید از جهت عقلی اگر هم آن أقلی که در ضمن آن هست محصل غرض باشد هم اکثر محصل غرض باشد آنجا چرا آن غرض حاصله را شما به آن أقل نسبت می‌دهید حالا شما می‌خواهید بگویید آن أقل نسبت داده نشده که بهتر. به آن اکثر نسبت داده می‌شود ما می‌خواهیم بگیم به هر حال آن اکثر در جایی که کل اکثر در یک زمان واحد ایجاد می‌شود اول اقلش ایجاد نمی شود آن زائدش بعد ضمیمه شود آن اکثر هم خودش مصداق واجب است وقتی مصداق واجب است مصداق محصل غرض است وقتی مصداق محصّل غرض است باید واجب باشد چه وجهی دارد که آقای شهیدی اینجا می‌خواهند بگویند کأنّ فقط آن أقل، مصداق واجب است آن زائدش کأنّ خارج از واجب هست نه وقتی محصل غرض اکثر هست یعنی هم اکثر محصل غرض است هم أقلی که در ضمن او هست او هم محصل غرض است دو تا علت بر یک معلول واحد وارد شدند چون در یک آن، هم أقلی که در ضمن اکثر است تحقق پیدا کرده است هم اکثر تحقق پیدا کرده است بنابراین این معلول هم منتسب به علت اولش می‌شود که اقل در ضمن اکثر هست هم منتسب به علت دومش می‌شود چرا شما فقط می‌گویید منتسب به آن أقلی که در ضمن اکثر هست می‌شود و ما دلیلی نداریم که یک تعبیر آقای شهیدی می‌کنند که اطراف واجب تردیدی باید بشود او را ترک کرد ایشون تعبیر می‌کنند که:

 طرف الواجب التخییری مما لایجوز ترکه الا باتیان بدله والفرض أنّ أقل لابشرط لیس بدلا للاکثر لإیجاد الاقل علی أی تقدیرٍ

 این بیان. ما نمی فهمم چرا باید چنین باشد آن چیزی که محصل غرض است به آن باید امر شود اگر محصل غرض احد الامرین باشد باید به نحو تخییری امر شود فرض این هست که هم أقلی که در ضمن اکثر است محصل غرض است هم اکثر، محصل غرض است و اینها با هم ایجاد شدند هیچ کدام زودتر ایجاد نشدند خب چرا فقط به آن أقل باید امر کنید. نه. به جامع اینها باید امر کنید چون هر دوی اینها محصل غرض هستند مجرد اینکه آن أقلی که در ضمن اکثر است مستقل از اکثر یعنی اکثر نمی تواند بدون اینکه أقل در ضمن اکثر تحقق پیدا کند تحقق پیدا کند این باعث نمی شود که آن اکثر از طرفیت واجب تخییری خارج شود این مطلب.

 حالا بگذریم که اصلا آیا عرفا این عرفی هست که ما بگوییم که در جایی که من حالا آن بماند یک ان قلت‌هایی هست که از آن میگذرم

 خب این اصل قضیه که آقای شهیدی این را خیلی روشن فرض کردند به نظر من خیلی روشن نیست و از همین جا آقای شهیدی وارد یک سری بحثهای دیگر می‌شوند آن را می‌خواهند دنبال کنند این را کأن واضح است بعد وارد چیزهای دیگر می‌شوند آن این است که می‌گویند که اگر تخییر بین اقل به شرط لا و بین اکثر اینها، تخییر بین اقل لا بشرط بود و اکثر. حالا اگر تخییر بین اقل به شرط لا و اکثر را در نظر بگیریم تخییر بین اقل به شرط لا و اکثر یک موقعی هست بین اقل به شرط لا و اکثر شق ثالث وجود دارد شق ثالث وجود دارد شکی نیست که تخییر امکان پذیر هست مثال می‌زنم مثل امر بین قصر و تمام. قصر یعنی نماز دو رکعتی آوردن به شرط لا از زیاده. تمام یعنی نماز چهار رکعتی آوردن. نماز دو رکعتی شق ثالث دارد. شق ثالثش نماز سه رکعتی است شق ثالثش نماز پنج رکعتی است نماز پنج رکعتی نه نماز قصر است نه نماز تمام. پس تخییر اینجا امکان دارد می‌گوید یا باید نماز دو رکعتی بخوانید یا نماز چهار رکعتی بخوانید البته مثال قصر و تمامی که در کلمات آقایون وارد شده به نظر من اشتباه است چون قصر، سلام در رکعت دومش دارد اگر سلام نداشت قصر و تمام (اقل و اکثر) بود اما اکثر آن جایی است که به اقل یک چیزی اضافه شود تا بشود اکثر. شما نماز دو رکعتی که سلام دادید را هر کاری بکنید دیگر اکثر نمی شود.

شاگرد: نیت

نه حالا نیت آن خیلی مهم نیست نیت را می‌شود حل کرد ولی آن پیکره عمل را که در نظر بگیرید پیکره عمل قصر، نمازی هست که در رکعت دوم سلام داده می‌شود نماز چهار رکعتی ،تمام، نمازی است که در رکعت دوم سلام داده نمی شود جزء آن نیست مثال، مثال درستی نیست که آقای خویی اول مثال زدند و آقای شهیدی مثال را دنبال کردند. مثال هایی که هست فرض کنید همان مثال شما بگویید یک بار وضو گرفتن یک بار آب ریختن و دوبار آب ریختن، یک تسبیح و سه تسبیح. امثال اینها مثلا امر مردد باشد بین اینکه شما در رکعت سوم یا باید یک تسبیح بگویید یا سه تسبیح، به طوری که دو بار گفتن اشکال داشته باشد تسبیحات باید فرد باشد یا یکی یا سه تا. این مثال درستی هم هست شق ثالث دارد تخییر بین یک تسبیح و سه تسبیح صحیح است

حالا از این بحث مناقشه در مثال بگذریم و به خود بحث بپردازیم

 بنابراین مانعی ندارد که اقل ملاک داشته باشد اکثر هم ملاک داشته باشد آن شق ثالث ملاک نداشته باشد شق ثالثی که چون اکثری که هست بین آن اقل و اکثر ممکن است یک حد فاصلی هم وجود داشته باشد که عرض کردم حالا این اکثری که ما در این مثال داریم آن اکثر هم خودش مقید به زائد هست چون مقید به زائد هست شق رابعی هم اینجا وجود دارد که آن هم تو بحث ما مفید هست خیلی البته اهمیت ندارد ولی بالاخره شق رابعی هم داریم به هر حال.

حالا بحث در جایی هست که ما شق ثالث فرض نکنیم بگوییم که یا یک تومان به فقیر بده یا بیش از یک تومن به فقیر بده بین یک تومن و بیش از یک تومان شق ثالث وجود ندارد یعنی اگر شما به فقیر پولی که می‌خواهید بدهید بعد از تحقق اصل تصدق. اصل تصدق را که محقق کردید دیگه یا اصل تصدق در ضمن یک تومن به فقیر است یا در ضمن بیش از یک تومن به فقیر هست خب اینجا این مورد بحث قرار گرفته.

ایشون می‌گویند که مرحوم آقای خوئی این مثال را در بعضی بحث هایش ملتزم شده که امکان پذیر هست مانعی ندارد اطلاق کلامشون هم در اینجا این هست که این مانعی ندارد خود آقای شهیدی اینجا می‌خواهند تفصیل قائل شوند من حالا قبل از اینکه به تفصیل ایشان بپردازم یک پیش فرضی توی کلمات شهید صدر هست آقای شهیدی هم کأنّ این پیش فرض را پذیرفته است.

آن این است که آن تکلیفی که از جانب شارع صادر می‌شود باید جنبه محرکیت داشته باشد اگر آن تکلیف در محرکیت هیچ اثر نداشته باشد این درست نیست لغو است.

خب این پیش فرض به نظر می‌رسد یک مقدارش درست است یک مقدارش درست نیست اینکه هر قسمتی از تکلیف را که در نظر بگیریم حالا چه تکلیف ضمنی چه تکلیف استقلالی هر چی را در نظر می‌گیریم باید محرکیت داشته باشد تا تکلیف باشد حقیقت تکلیف به محرکبت است درست است حقیقت تکلیف محرکیت است حالا ما حتی آن بیانی که آقای صدر اینها بین فعلیت و فاعلیت فرق می‌گذارند قبول نداریم جوهر تکلیف محرکیت است درست است ولی اگر تکلیف محرکیت دارد ولی یک جنبه ای از تکلیف هست این جنبه از تکلیف علاوه بر اینکه محرکیت دارد برای اینکه لغو نباشد یک جنبه غیر محرکیت هم او را از لغویت خارج می‌کند کأنّ آن چیزی که در یک تکلیف باید ملاحظه شود این را آقایان می‌خواهند بگویند که فقط محرکیت است. نه ممکن است بعضی وقتها یک جنبه ای را که مورد بحث قرار می‌دهیم محرکیت داشته باشد یک جنبه دیگری هم درش باشد که آن جنبه برای آن باشد که این تکلیف از لغویت خارج شود لغویتش به جهت آن محرکیت نباشد خروجش از لغویت به جهت دیگری باشد این را حالا در ضمن بحث روشن می‌شود که مراد از این نکته ای که می‌خواهم بگویم چی هست این را داشته باشید که من می‌خواهم کلام آقایون را توضیح بدهم از همون ابتدا نقاط فراق و بزنگاه های مطلب روشن شود

 آقای شهیدی ابتداءً یک تفصیلی قائل می‌شوند بین دو صورت به عنوان یک احتمال می‌خواهند بین دو صورت تفصیل بدهند و در نهایت بحث می‌خواهند بگویند تفصیل بین تخییر بین اقل به شرط لا و اکثر در جایی که شق ثالث نداشته باشد محال است این چیزی که نهایت بحث به آن می‌رسند.

اما تفصیلی که ابتدا قائل می‌شوند این هست که ببینید ما در جایی که اقل به شرط لا. اکثر یعنی چی اکثر یعنی اقل به شرط شیء یعنی أقل و یک زیادتی.

حالا اکثر ما در واقع اگر بخواهیم اکثر را محقق کنیم باید ذات أقل را محقق کنیم با یک شی زائد. اگر اقل بشرط لا را هم بخواهیم محقق کنیم باید ذات أقل را محقق کنیم آن قید عدمیش را هم محقق کنیم آن قید عدمی را. محقق کردن قید عدمی معنایش این است که کاری کنیم که آن ایجاد نشود جنبه عدمی دارد اینکه می‌گوییم محقق کنیم خودش یک ؟؟؟ پس بنابراین جایی که شما امر به تخییر بین اقل به شرط لا می‌کنید و اکثر می‌کنید ذات اقل علی ای تقدیر ماموربه است یعنی اشکال اصلش این است: ذات اقل علی ای تقدیر اینجا مامورٌبه هست شما علاوه بر این مامورٌبه می‌خواهید یک شی دیگری را هم ضمیمه کنید آن شیء دیگر یا قید عدمی یا قید وجودی است هم باید ذات اقل را محقق کنید هم جنبه به شرط شی و به شرط لا بودن را هم محقق کنید. اشکال این است که اگر شما این ذات را محقق کردید اینکه به شرط شی یا به شرط لا را می‌خواهید محقق کنید آن بدیهی الحصول است به اصطلاح ضروری الثبوت است اقل را که ایجاد کردید اقل یا به شرط شی از اکثر است یا به شرط لا از اکثر است نقیضین است. آن أقل را کنار بگذارید آن قیدش را در نظر بگیرید قید یا زائد است یا عدم الزائد است بین وجود و زائد و عدم الزائد نقیضین است محرکیت نسبت به اقل که مسلّم است ولی نسبت به آن ذات أقل که محرکیت قطعی است شما علاوه بر ذات أقل می‌خواهید نسبت به آن قیدش هم محرکیت باید داشته باشید نسبت به آن. مردد بین این هست که آن اکثر را شما آن زائد را تحریک کنید یا عدم الزائد را تحریک کنید با فرض اینکه اقل محقق است جامع بین زائد، وجود الزائد و عدم الزائد ضروری الثبوت است دیگه نسبت به آن تحریک نمی شود کرد.

اصل شبهه این است که حالا آقای شهیدی در بعضی صور، این شبهه را می‌خواهد جواب بدهد من حالا بعدا در مورد آن دو صورتی که آقای شهیدی تفصیل قائل شده صحبت می‌کنم ولی آن نکته ای که می‌خواهم بگویم نکته این است که آقای شهیدی می‌فرماید جامع بین وجود الزائد و عدم الزائد چون ضروری الثبوت هست نسبت به او تحریک معنا ندارد وقتی نسبت به آن تحریک معنا ندارد باید بگوییم تحریک فقط نسبت به آن أقل است تحریک فقط نسبت به آن أقل است وجوب ضمنی باید بتواند محرکیت داشته باشد چون شما وقتی به أقلی که به شرط شیء است و أقلی که به شرط لا است امر می‌کنید تحریک شما فقط نسبت به أقل هست نسبت به آن جنبه به شرط شیئیت است. و به شرط لائیت آن نمی توانید تحریک کنید چون وقتی اقل ایجاد شود با فرض ایجاد اقل آن به شرط شیء و به شرط لا آن دیگه ضروری الثبوت است جامع بین آنها ضروری الثبوت است جامع محقق است آقای شهیدی این جوری جواب می‌دهد که شما چرا تحریک را نسبت به وجوب ضمنی در نظر می‌گیرید همون وجود استقلالی که اینجا ما داریم همون مقدار کافی است برای اینکه نسبت به آن وجوب استقلالی که ما داریم کافی است چون ما در واقع یک وجوب استقلالی داریم این وجوب استقلالی تعلق گرفته است به اقل به علاوه زائد یا اقل به علاوه عدم الزائد. اقل به علاوه زائد نسبت به آن می‌شود تحریک کرد نسبت به اقل منهای زائد هم می‌شود تحریک کرد مانعی ندارد لازم نیست که آن قیدش تحریک پذیر باشد کل این واجب وقتی تحریک پذیر باشد جامع بین اقل به شرط لا و اقل به شرط شیء تحریک پذیر است چرا شما نسبت به وجوب ضمنی در نظر می‌گیرید وجوب ضمنی را.

ببینید این معناش این است که شما آن چیزی را که مد نظر دارید در نظر بگیرید می‌گویید نسبت به او باید حتما تحریک باشد. مطلب آقای شهیدی درست است من نمی خواهم انکار مطلب آقای شهیدی را بکنم ولی عرض من این است که شما وجوب ضمنی را می‌گویید این وجوب ضمنی که نسبت به آن قید به شرط شی و به شرط لا است او تحریک پذیر نیست بحث این است که مگر باید وجوب ضمنی حتما تحریک پذیر باشد ممکن است ما بگوییم وجوب ضمنی برای این وجوب ضمنی پیدا کرده که اثر فقهی بر آننآنآ بار می‌شود آقای شهیدی این اشکال را می‌کند اثر فقهی بار شدن کافی نیست.

 اشکال برای شهید صدر است می‌گوید اول باید جنبه محرکیت را درست کنید بعد جنبه محرکیت را که درست کردید بگویید اثر فقهی هم بر آن بار شود

 خب بحث ما این هست که آن وجوب ضمنی که اینجا هست آن وجوب فرض کنید محرکیت نداشته باشد ولی وقتی این خاصیت را دارد که وقتی به شرط شی باشد آن شی هم جز واجب است بنابراین آثاری که در واجب بودن بار می‌شود مثل همین بحث وضو که وضو گرفتن مس کردن با بلّة الوضوء صحیح است بنابراین اگر اثر مال یعنی آن واجب ما دو بار آب ریختن باشد ولو محرکیت نسبت به دفعه دوم وجود ندارد چون آن چیزی که محرک است اصل آب ریختن است نسبت به اینکه آب ریختن یک بار باشد یا دو بار. یا بیش از یک بار حالا دو بار تعبیر نکنیم یک بار یا بیش از یک بار، بین یک بار و بیش از یک بار نقیضین هستند تحریک نسبت به این جامع امکان پذیر نیست خب بحث من این است امکان پذیر نباشد همین مقدار که اثر فقهی بر آن بار می‌شود کافی است چرا شما تکلیف را به تمام هویته فقط جنبه تحریکی اش را در نظر می‌گیرید ممکن است تکلیف آمیزه ای از تحریک و یک جنبه های دیگری غیر تحریک هم وجود داشته باشد و آن چیزی که این شی را از لغویت خارج می‌کند جنبه تحریکیش نباشد جنبه دیگرش باشد این پیش فرضی که ایشون در نظر گرفتن به نظر می‌رسد این پیش فرض، پیش فرض ناتمامی است حالا فرمایشات آقای شهیدی ادامه ای دارد آن را ملاحظه کنید، بعدا بحث را ادامه خواهیم داد. امروز بعد از ظهر دوستان کلاس راهنما کلام آقای شهیدی را ببینند آن چیزی را که در مورد اصل تخییر بین اقل و اکثر هم عرض کردم آن را هم کار کنید آن را فردا دنبال می‌کنیم چون احساس می‌کنم کلام آقای شهیدی را از قبل ببینید و یک بار روش مطالعه داشته باشید برای روشن شدن نکاتی که می‌خواهم در این بحث بگویم مفید هست. اگر بدون مقدمه وارد آن بحث بشویم عرضی که می‌خواهم بکنم شاید درست جا نیفتد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد و عجل فرجهم